نفس شمرده زدن مرگ را عیان کردست — خوشا کسی که ره باین چشمهٔ بقا دارد

شکست ناخن تدبیر بر نوا پستانست — وگرنه هر گرهی صد گره گشا دارد

چو درد عشق فنا طلب پشیمان کردست — ز مغز کار مگر مشرب هما دارد

دهند جای به پهلوی خود فرودستان — بروز حشر شهیدی که خون بها دارد

هزار حیف که در دودمان عشق نماند — کسی که خانهٔ زنجیر را بپا دارد

ازان زمانکه بجوی جگر فرو رفتم — بدرد خضر نگیرم رنگ آشنا دارد

پی شکایت روزی باسمان کردم — که مسجد از همه جا بیشتر گدا دارد

غبار سرمه چشمیست پاک بینان را — نمک به بیزهٔ من رنگ طوطیا دارد

کجاست عالم تجرید تا برون آیم — ازین خرابه که یک بام و صد هوا دارد

شکفته باش که پامال حادثات شوی — کسی که چین جبین مجو بوریا دارد

حضور خاطر اگر در نماز شرط شدست — عبادت همه روی زمین قضا دارد

کسی که طعن خطا زد بنکهت صائب — نفس شناس که در اصل خود خطا دارد

جهان حباب کسی را ضمان نمیگردد — که مصدر اثری در جهان نمیگردد

ز کلفت تو چه پروا بسیل حادثه را — غبار رهگذر کاروان نمیگردد

قدم

قدم ز جا بره راستی برون مگذار — که تیر را خجل از نشان نمیگردد

نسیم غنچهٔ تصویر را بحرف آورد — هنوز یار بمن مهربان نمیگردد

شکایت غرض از افلاک اختیاری نیست — بتیغ رسیده حریف زبان نمیگردد

محبت است چنین شیوهٔ جوانمردی — کمان مهر که زلیخا جوان نمیگردد

ز سنگ تفرقه خالی نشده است دامانش — بگرد خاک عبث آسمان نمیگردد

هزار بار مرا کرد امتحان صائب
هنوز عشق بمن مهربان نمیگردد

شب که نخل قامت او شمع این کاشانه بود — تا سحر که برگ ریزان بر سر پروانه بود

صاحب خرمن نگشتم تا نیفشاندم ز پا — مور فرمان دولت دنیای دار قحط دانه بود

قطرهٔ موجم نو آموز کشش هستم — عمرها در آرزوی این آشنا نه بود

روزی آتش نشود نخلی که دست آموز گرد — سنگ طفلان را که رزق مردم دیوانه بود

شیوهٔ عاجز کشی از خسروان زیبنده نیست — بی تکلف حیلهٔ پرویز نامردانه بود

هیچ ای زاهد اگر زنار ما پیچیده باشد — دست ما در زیر سنگ سبحهٔ صد دانه بود

کوه را چون ناقهٔ لیلی بیابان مرگ کرد — ناله کوهکن که در زنجیر این دیوانه بود

شمع مشتاق ره ویرانه ام صائب نخفت — شب که مهتاب آتش فرش این غمخانه بود

Copyright © King Saud University